



# شهید مدرس

بسم الله الرحمن الرحيم

مدخل :

«مرحوم مدرس (رحمه الله) ... یکی از اشخاصی بود که در مقابل ظلم ایستاد، در مقابل ظلم آن مرد سیاه کوهی، آن رضاخان قلدرا ایستاد و در مجلس بود...» (۱)

«امام خمینی»

مرحوم سیدحسن مدرس، از منادیان حکومت اسلامی و مخالفان جدی استعمار و دشمن آشتی ناپذیر رضاخان (نوکر دست نشانده استعمارگران) بود و موضع قاطع و کوبنده‌ای در مقابل رضاخان و دارودسته‌اش داشت و یک تنه همچون کوه در مقابلش ایستاد و راه را

در رابطه با زندگانی مرحوم سیدحسن مدرس (که در راه عقیده و ایمانش به شهادت رسید) معتبرترین نوشته‌ای که موجود است، متن مختصری است که خود ایشان بنا به درخواست مدیر روزنامه اطلاعات مرقوم داشته‌اند. و از آنجا که این نوشتار بیوگرافی است و شرحی از مبارزات این مرد بزرگ را نشان نمی‌دهد، لذا برآن شدیم تا قبل از ذکر این نوشتار مقداری از مبارزاتش را نقل نمائیم. باشد که با این کار، مقداری از دین خود را نسبت به این مجاهد بزرگ ادا کرده باشیم.



بر او سد کرد.

شهید مدرس که به عنوان عالم طراز اول به مجلس رفته بود، در دوره های دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم نماینده مجلس شورای ملی بود و در هر فرصتی که پیش می آمد (خاصه در دوره چهارم) با بیان شیوا و شیرین و صریح و محکم خود مخالفت معقول و منطقی و بنیادی خود را با دولت سردار سپه (که دست نشانده انگلیس بود) ابراز می نمود.

او در سال ۱۳۰۴ شمسی در نخستین و تنها نشست مجلس دوره پنجم (شنبه ۱۹ آبانماه با تشکیل دولت موقت به ریاست سردار سپه مخالفت و رزیده و با ذکر جمله: «اگر ده هزار رأی هم بدهید برخلاف قانون است» مجلس را ترک گفت. (۲)

آری به قول آیه الله پسندیده: «مرحوم مدرس کاملاً و جداً با جمهوری سردار سپه مخالف بودند و کوتاه نیامدند و مبارزه پی گیر و قطعی داشتند. (۳)

این مخالفتها و موضع گیری های مدرس تخم کینه و دشمنی و خصومت او را در دل رضاخان و حامیانش کاشت.

رضاخان (که به مغز کوچکش) راه حل مسالمت آمیزی نمی رسید و از حرکت های اسلامی و آشتی ناپذیر مدرس دیوانه و عاصی شده بود روزی روبه مدرس کرده و فریاد زد: «سید، آخر تو از جان من چه می خواهی؟» و سید با

چهره ای مصمم و امیدوار با همان لهجه اصفهانی خود گفته بود: «می خواهم کو = (که) تونباشی».

و «در وقتی دیگر مدرس به رضاخان گفت: تو یک قزاق هستی، برو بی کارت و با به زمین بکوب. ترا چه به دخالت در امور مملکت؟» (۴)

موضع گیری های مدرس، رضاخان را به ستوه آورده و او را واداشت که از راه تهدید (۵) مدرس را از ادامه هدفی که داشت بازدارد و چون از این راه نتوانست مدرس مقاوم را با خود و از بابانش موافق نماید، برای منزوی کردن و ترور شخصیت این مرد خداترس چاره ها اندیشید لیکن نقشه هایش مؤثر نیفتاد، لذا او را به «خواف» (۶) تبعید و سپس او را به کاشمر منتقل و زندانی کرد.

اما مدرس کسی نبود که به خاطر مشقت ها و ناگواریها و نامایمات و... هدف را فراموش کند و لذا همچنان بر اندیشه های اسلامی خویش پای می فشرد از این رونقل شده که در یکی از نامه هایش که از زندان برای دوستان خود فرستاد، و به آنها نوشت که به زودی دوران محکومیتش پایان می پذیرد و آنگاه که آزاد شود مبارزات خود را دنبال خواهد کرد و این بار آنچنان وارد میدان مبارزه خواهد شد که با کار رضاخان را یکسره کند یا خود به شهادت برسد.

محتوای نامه به اطلاع رضا شاه رسید



ویش دستی کرده به سال ۱۳۱۶ دستور قتل مدرس را صادر کرد. جلادان شاه برای اجرای دستور رضاخان بیست و هفتم رمضان سال ۱۳۱۶ را در نظر گرفتند و «مست و لایعقل (عصر روزیست و هفتم) وارد زندان او شدند و نماز سید تمام نشده بود، دژخیمان از او جای خواستند، چای درست شد و میرغضب‌ها از آن خوردند و به میزبان مظلوم خود هم با اینکه روزه بود تکلیف کردند که بخورد. مدرس گفت: من روزه هستم و به موقع افطار خواهم کرد. اما آنها قانع نشدند و پس از اینکه مقداری سم در یک استکان چای ریختند به سید اصرار و عاقبت امر کردند بنوشد تا بمیرد...» (۷).

مدرس که نسیم جانفزای شهادت را بعد از سالها رنج و محنت و مبارزه و مجاهدت استشمام می نمود از خوشحالی نزدیک شدن لقا دوست در پوست نمی گنجید و بهمین جهت بود که «از میرغضب‌ها خواست برای تمام کردن نماز و آخرین راز و نیاز او با خدا آزادش بگذارند. نمازش به پایان رسید، میرغضب‌ها چای مسموم را به حلق پیری مظلوم و اسیر ریختند و منتظر شدند. منتظر شدند تا از منظره تشنج مرگ پیشوای احرار ایران لذت ببرند. منتظر شدند تا صورتی از این منظره هولناک را به ذهن خود بسپارند و برای ارباب تعریف کنند. حالت احتضار طول کشید، تأثیر سم یا

ظاهر نشد یا خیلی ضعیف بود.

میرغضب‌ها از طول ساعات احتضار به خود لرزیدند و تصمیم گرفتند زودتر کار را تمام کنند، از عمامه مدرس استفاده کردند و بهم گفتند: بیچیمش به دور حلق دستار...» (۸)

و سرانجام این کوکب نورانی آسمان ظلمانی عصر خویش بدین صورت همانند اجداد طاهرین خود سلام الله علیهم اجمعین در زندان کاشمر شهد شهادت نوشیده و به جوار رحمت حق شتافت و هم اکنون آرامگاه او زیارتگاه مردم آزاده ایران است.  
رحمت خدا بر روح تابناک او و شهد شهادت گوارایش باد.

والسلام

شرح مختصری از زندگانی شهید مدرس به قلم خودش

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت با شرافت مدیر محترم روزنامه اطلاعات و فقه الله تعالی.

تقاضا فرموده بودید سرگذشت خودم را از لحاظ شریف بگذارم. اجابتاً به نحو اختصار تصدیع می دهم:

ولادت من در حدود یک هزار و دویست و هشتاد و هفت هجری که تقریباً فعلاً قریب شصت سال زندگی را



طی نموده ام.

مولد من در قریه سرابه (۹) کچو (از توابع اردستان) پدرم اسماعیل، جدم میرعبدالباقی از طایفه میرعابدین که فعلاً هم اکثر آنها در آن قریه ساکن می باشند از سادات طباطبا و اصلاً زواره ای.

شغل پدر وجد من منبر و تبلیغ احکام الهی، جد ابی من میرعبدالباقی از زهاد محسوب بودند. مهاجرت به قمشه واقع در جنوب اصفهان در خط و طریق فارس نمودند مرا هم در شش سالگی تقریباً به جهت تربیت هجرت داده به قمشه نزد خود بردند.

سن صباوت را خدمت آن بزرگوار بسر برده ۱۴ سال تقریباً از عمرم گذشت که جدم مرحوم شد. حسب الوصیه آن مرحوم تقریباً در ۱۶ سالگی به جهت تحصیل به اصفهان آمدم.

سیزده سال در اصفهان مشغول تحصیل بودم در ۲۱ سالگی پدرم مرحوم شد مدت توقف در اصفهان قریب ۱۳ سال شد.

قریب سی نفر استاد را در این مدت در علوم عربیه و فقه و اصول و معقول درک کردم که از برجسته ترین آنها در علوم عربیه مرحوم آقا میرزا عبدالعلی هرندی (۱۰) نحوی بوده که تقریباً ۸۰ سال عمر داشته، صاحب تصانیف زیاد ولی از بی اقبالی دنیا محجور ماندند.

و در علم معقول مرحومین جهانگیر

خان قشقائی (۱۱) و آخوند مولا محمد کاشانی (۱۲) که هر دو عمر خود را در مدرسه صدر اصفهان به آخر رسانیده به وضع زهد دنیا را وداع فرمودند.

بعد از واقعه دخانیه به عتبات عالیات مشرف شدم بعد از تشرف حضور حضرت آیة الله حاجی میرزا حسن شیرازی رحمة الله علیه به جهت تحصیل توقف در نجف اشرف را اختیار کردم.

علما و بزرگان آن زمان را تیمناً و تبرکاً کاملاً درک کرده و از اغلب آنها استفاده نمودم ولی عمده تحصیلات من خدمت مرحومین مغفورین حجتین کاظمین خراسانی و یزدی بود.

تشرف من در عتبات تقریباً هفت سال شد، بعد مراجعت به اصفهان نمودم. در مدرسه جده کوچک (مدرسه ای است به این اسم در اصفهان) مشغول تدریس فقه و اصول شدم به ترتیبی که فعلاً هم در مدرسه سپهسالار (۱۳) مشغولم و از خداوند توفیق می خواهم که به همین قسم بقیه عمر را مشغول باشم.

بعد از مراجعت از عتبات در اصفهان فقط از امورات اجتماعی مباحثه و تدریس را اختیار کرده بودم تا زمان انقلاب استبداد به مشروطه مجبوراً اوضاع دیگری پیش آمد که می توان گفتم: «اتسع الخرق علی الرافع» (۱۴) برحسب امر حجج اسلام عتبات عالیات و دعوت دوره دوم مجلس شورای ملی به



جهت تدریس به مدرسه می رفتیم در همین ایام تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند و فی الحقیقه تیرباران کردند از تیرهای زیاد که انداختند چهار عدد کاری شد، سه عدد به دست چپ مقارن پهلو جنب همدگر زیر مرفق و بالای مرفق وزیر شانه حقیقتاً تیراندازان قابل بودند. در هدف کردن قلب خطا نکردند ولی مشیت الله سبب را بی اثر نمود یک عدد هم به مرفق دست راست خورد.

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. (۱۵)

فی شهر ربیع الثانی ۱۳۴۶

مدرس

عنوان طراز اول نظارت مجلس شورا به تهران آمدم و دوره های مجلس تا حال را درک کرده ام. دیدنیها را دیده اید و شنیدنی ها را شنیده اید.

در مدت چند سال انقلاب از جمله وقایعی که بر من روی داده، دو سال مهاجرت است با مجاهدین ایرانی در جنگ عمومی که به مسافرت عراق عرب و سوریه و اسلامبول منتهی شد که تفصیل آنرا مجالی باید و نیز دو دفعه مورد حمله شدم یکی در اصفهان که در مدرسه جده بزرگ در وسط روز چهار تیر تنگ به من انداختند ولی موفق نشدند و آنها را تعقیب نکردم و مرتبه دوم سال گذشته بود که جنب مدرسه سپهسالار، اول آفتاب که به

### \*بآورقی ها و توضیحات

- (۱) از بیانات امام خمینی در تاریخ ۵۶/۱۰/۱۰
- (۲) مجله خانواده ماهنامه ارتش جمهوری اسلامی ایران، سال اول، شماره ۳، ص ۳۲، مقاله آقای زهت.
- (۳) از یادداشت های آیه الله پسندیده درباره مرحوم مدرس که بزودی منتشر خواهد شد.
- (۴) اطلاعات شماره ۱۷۲۷۷ ص ۱۷، مقاله آقای مقصودی.
- (۵) در حالات این روحانی انقلابی آمده است: مدرس در راه دفاع از اسلام بارها از طرف او باش رضا خانی مورد ضرب و جرح قرار گرفت. آیه الله پسندیده نوشته اند که: در یکی از جلسات (مجلس) متأسفانه احیاء السلطنه به منظور احیاء سردار سپه به صورت مرحوم سید حسن مدرس این یگانه عالم وظیفه شناس و با تقوا سیل سی می زند. این سیلی ظالمانه در مردم تأثیر بسزائی داشت و اشعاری سروده و می خواندند.

از آن سیلی ولایت پر صدا شد      دکا کین بسته و غوغا پیا شد

(۶) یکی از روستاهای دور افتاده مشهد در مرز فغانست

(۸۵۷) روزنامه قانون، سال سی و سوم، شماره ۸۵



- (۹) این قریه بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران توسط ساکنان آن به نام «شهرک مدرس» نامگذاری شده است.
- (۱۰) متوفی ۱۳۵۶ هـ. ق.
- (۱۱) متوفی سال ۱۳۲۸ هـ. ق.
- (۱۲) متوفی سال ۱۳۳۳ هـ. ق.
- (۱۳) مدرسه شهید مظهري فعلی.
- (۱۴) پارگی همه جا را گرفت (مترادف با ضرب المثل فارسی که آب از سرش گذشت).
- (۱۵) نقل از اطلاعات، سال دوم شماره ۳۴۶، مورخ ۸ آبانماه ۱۳۰۶

# ما خودمان صاحب خانه هستیم. ما را بگذارید که  
صلاح و فساد خودمان را می دانیم.

# سزاوار نیست که ما به امضاء خود آزادی و استقلال  
خویش را از دست داده و ترک کنیم، منشأ سیاست ما دیانت  
ماست، ما نسبت به دول دنیا دوست هستیم، چه همسایه چه  
غیر همسایه، چه جنوب، چه شمال، چه شرق، چه غرب،  
هرکس متعرض ما بود متعرض آن می شویم، هر چه باشد هر  
که باشد.

# اختلاف من با رضاخان بر سر کلاه و عمامه نیست من  
با اساس این دستگاه مخالفم.

شهید مدرس

این مقاله توسط آقای باقری بیدهندی از همکاران دفتر مجله تهیه و تنظیم شده است.